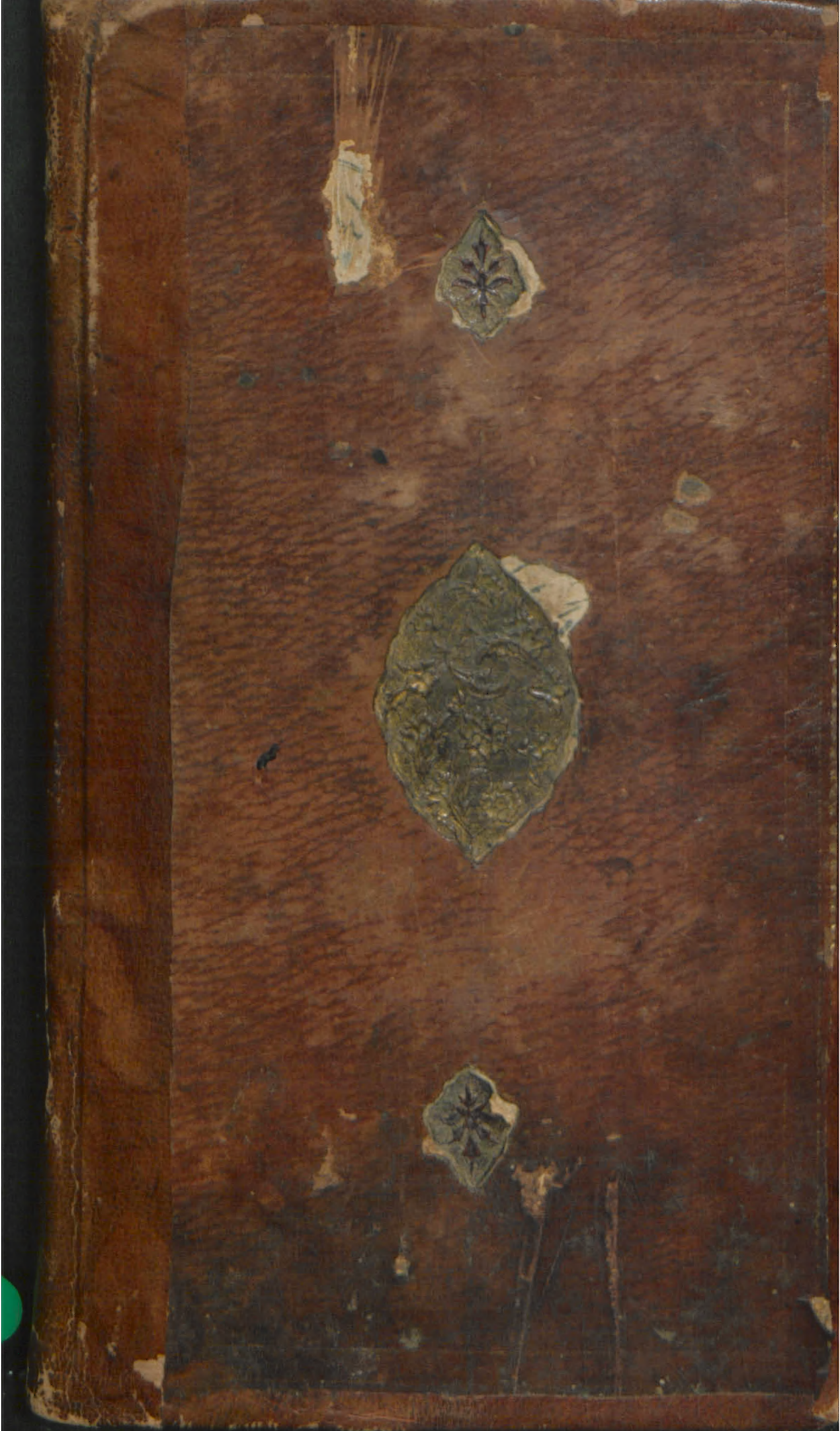




خطی، فهرست شده  
۵۹۸۵









بازرسی شد  
۶ - ۲۷

بازدید شد  
۱۳۸۲

شماره ثبت کتاب	۶۳۶۶۶
موضوع	تاریخچه
مؤلف	حسن لاوتی
کتابخانه مجلس شورای ملی	

تلفظ - فهرست شده  
۵۱۸۵



بازرسی شد  
۶-۲۷

بازدید شد  
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: **فروع الحرمين**

مؤلف: **حسن لادوی**

موضوع: \_\_\_\_\_

شماره قفسه: **۵۱۸۵**

شماره ثبت کتاب: **۶۶۶۳۹**

۶۶۶۳۹

کتاب فهرست شده  
۵۱۸۵



کتاب  
فتوح الحنفین  
عبدالله

۴۹

کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب	فتوح الحنفین
مؤلف	محمد لاری
موضوع	
شماره ثبت کتاب	۴۹۶۴۹
شماره ثبت	۴۹۶۴۰

نسخ





ای دستان وقت لای  
سین و دایه و میت  
سید اوت بود تو  
سی برست شد اوست  
آب نووان ظاهر تو  
وقت مرده و ساد و بران  
فریه اوت برش نایان  
نه تو از خط طشت شین

و در حیات که نه بشم کی  
مصلحت و دانه و پانیل  
که نه بر بانی نه مو لک  
در کل با نه و کشای  
مشربل تو برین ان  
در صد و تاشن نشیاد  
اصح با هم بود اهرم  
چون نم اوست بانیل  
نوت او پیش از بکرت  
کره زبان جاد و مکی  
برن شان شکر که در ای  
کره جان در صدت تن











چون ملک یوازدم کو گو	و به با ملک کنم
کمر بستم بر سینه	چون توشی بزم این ملک
نای و تاجه از کف دست	صورت خیز طعن بشو
کفت تو بابت بن من تو	با چشم دید روشن تو
بر چرخ تو سر پست	بلکه دی هم زدم و سپا
سینم بر در دیوار تو	یک چشم در سحر اطوار تو
تا شود پره پستی جدا	گشت ناسمجده ای چو
آه که این پرده را گور کرد	زخم چشم زده ناسور کرد
چون که چشمم دید اراتو	سینم بر در دیوار تو
خانه تو خاز چشم منت	ز آنکه جهان من از آن شونت

در وقت حضرت مهتاب محمدی صلعم

دقیق این پیش این گویم	فایده ای بود در سیم
-----------------------	---------------------

این چه نیست که در شین	رنگ بر و بار خشت بن
تخلی بر زواری بگل	کمر شرو و دهم جان دل
سپه نایبانی گلی	کمر بریل این ملک
سر و قدی سر شکست	سایه چیل ملک اندیشه
نالی از آن طوطی شکست	آه و بار و جد پس روشن
طاعت نایبی سر عالم است	سر و راد و بی آدم است
واسطه فیض و جبهه	را بجه بود و نه بجه
مانع جالار روی او	سر و جهان قیت کوی او
نار و برجه کت رستم	بر بخت سپید کید بستم
ای شرف خوش بفلین تو	وی که سر و قوا دین تو
خطبه در آن در بستم تو	که نه زبان و ده گشت بشنو
هر پشتر آمدن از کمان	پیکار تو به عالم عیان



این همه باطل بصیرت نیست  
 دولت پیشینه سر سپر  
 نوبتی دولت تو تا ابد  
 فواید غیریه تو را  
 سرخی از سر که در این نشانی  
 و امن آتش بخت  
 منجی تو تا ابد چون کاست  
 روشنی کار تو یار بخت  
 آنکه شرف یافت دیدار تو  
 جان چه و تا کس و ایثار تو  
 باز تو دیدم و نه آنکه تو دیدم  
 نه در جمعی که با یک سیه  
 خود بخوار و خجالتی خویشم  
 پیش نظر از تو شاکل شیم  
 محنت بمن چشم کو کهن  
 این نظر حاجت آن ازین  
 باز تو هر دم و از تو  
 کزین عین عاشق تابان تو  
 تو هر لحظه و کرم  
 چشم صاف چون سیاه بزم  
 محبت از این تو لب به لب  
 اکو دل تو باز به باز به

آنکه با تو از دل از تو برادر  
 روی تو را از تو دوست

### در بخت اصحاب و اولاد و احوال ایشان

خسرو عالم کون و سپهر	چار که در کف کستی خا
ناله نشیمن که شده بود	داد تو ام سرش ازین خا
چون که باشد سرخا	ناله این آمدن و رفت
خسرو چرخ چو باد بهار	عصرین آمد ازین چار
رشته جازانه و سر کبری	سریک ازین شل خا
آنکه از یک دین شد	و او که اسی به بخت
بسر که بن بود و با او	آمد از ارکان بود و شما
همیشه ازین نشان هوا	قاف علی اکبر لب از افا
آنکه از دین چپ خست	کربش ازین نشان بخت
قول نبی و اوین را در لاج	جستیان اعلی به پس







کلام دلایت شد بشیر این  
 آفرید و زلال این چهر  
 بازید از زمین و دگر  
 خاک فرسان شد مشک  
 در چو نام نعت پیش  
 تنقید کرم ترخی  
 یازان نیت فرزند  
 بدست جوی کرد و نیت  
 سر دوزخ و نیت  
 بخت ای دل در نیت  
 در تفاوت شد آینه  
 کج و کاوان نیت و کرم

زاده از دوزخ و نیت  
 بازید کرم چو نیت  
 سخت کرد و نیت  
 بر شکر و نیت  
 قطره آب و نیت  
 ای این نیت  
 نیت کرم و نیت  
 قافیه نیت  
 سر کرم و نیت  
 سر کرم و نیت  
 سر کرم و نیت  
 سر کرم و نیت  
 سر کرم و نیت



فایده است این کتاب	شکست زشت نه ای
بخت دارد این کتاب	مگر تو بخت تو کتاب
پرست و پاوین عشق	فرست از غریب و بی خبر
زان برش غرض دل	بر دل باشد عشق و کینه
پان قوت و دل جان	مگر عشق و عشق است

**اظهار کتب و دست خیریت آن سفر خیریت**

ای که این را دست مری	ان که در بر پیر می
دست نه این را در کیش	پای ترا در کیش
ان که این کتاب را	را در دست این کتاب
عاطل امر الی صف نام	در در و بیانی است
که در کتب برده است	تا به پیش به باب
تصویریت چو پیش پا	ان که در در و بیانی

فایده است این کتاب	شکست زشت نه ای
بخت دارد این کتاب	مگر تو بخت تو کتاب
پرست و پاوین عشق	فرست از غریب و بی خبر
زان برش غرض دل	بر دل باشد عشق و کینه
پان قوت و دل جان	مگر عشق و عشق است

**اظهار کتب و دست خیریت آن سفر خیریت**

ای که این را دست مری	ان که در بر پیر می
دست نه این را در کیش	پای ترا در کیش
ان که این کتاب را	را در دست این کتاب
عاطل امر الی صف نام	در در و بیانی است
که در کتب برده است	تا به پیش به باب
تصویریت چو پیش پا	ان که در در و بیانی



روحی بال استغفار و رسیدن آخرتگاه

[illegible]

عالم را یک صد کافه  
 من بجای دشمنان  
 هر کجا که می روم  
 هر کجا که می روم  
 عالم را یک صد کافه  
 من بجای دشمنان  
 هر کجا که می روم  
 هر کجا که می روم



پای نکر دشت می نریم	که در دم بودیم سیم
بپاشان کوی می شوم	پای چو شوم در پای شوم
مسته نگر می و بال می	شاید بپاشم آب شسته
حیاط حق کربت الحسم	با در پش جو ای دم
نور ان جان بود دران شسته	مسبب بر دین و معانی شسته
بچ پیغمبر و تن شسته	تا که سپید باد و اسکا
شوقش آن سر و رخسار	که در اگر گشت در کرم نما
دست شد که و دامن	سینه پر آتش و دل که نما
زشتش مال شعله و آتش	چو در آن در دست و آتش
بر و کت و دامن درسد	از دست دیر کای قاف
مست است که در این مقام	پاکه نایب کای تمام
آینه نیش و می هست	بکشت دانه و جفا می

مثل بر آید آب شسته	آتش و در دم در پیشان شسته
که جفا است که جفا است	نیسان که که جفا است
روی سرش جفا شسته	کانت به پش است
یک یک است نما در او	که جفت نما در او
اول از آتش تن پاک	بهر جرم در خاک
پس آن خاک بر آید	نیت مشق و بهر شسته
جان بسا آید و دین	سبب که گزیده است
بعد نماز جپ و متقی	نیت ابرام و جپ

اللهم اغفر لي ما مضى و ما بقى و ما بينهما

ای شوم و دست چو زخم	است درین شمع و زخم
و در دست میل کج تران	آیت زین کایان و زان

اللهم اغفر لي ما مضى و ما بقى و ما بينهما



از این سه گوش اول ترا بر یکبار این سه گونی بسته

[illegible]

این سرود وقت شروع محبت  
باز وقت شروع محبت

چون که از این امر بی خبر بود  
 از بی خبری که از این امر بود  
 بخت هر دو را اگر گزین  
 زدی که از این گزینت ازین  
 مرد او را بگفتن با او بود  
 سر و کلاه و حسن پشته را  
 در دهان که از این گزینت  
 قهر و ساز و زینت قری  
 بگفتن که از این گزینت







نوف و دست نه چو بلبل	از غنچه یخست به طهر بلبل
چرخ و پیکان زان برکش	چرخ و پیکان زان برکش
آتش از کف نه روی	آتش از کف نه روی
کرته از آتش نه چاک و چاک	کرته از آتش نه چاک و چاک
چرخ و پیکان زان برکش	چرخ و پیکان زان برکش
نکته از آتش نه چاک و چاک	نکته از آتش نه چاک و چاک
چرخ و پیکان زان برکش	چرخ و پیکان زان برکش
نکته از آتش نه چاک و چاک	نکته از آتش نه چاک و چاک
چرخ و پیکان زان برکش	چرخ و پیکان زان برکش
نکته از آتش نه چاک و چاک	نکته از آتش نه چاک و چاک
چرخ و پیکان زان برکش	چرخ و پیکان زان برکش
نکته از آتش نه چاک و چاک	نکته از آتش نه چاک و چاک

در بیان سحر

ای شادمانی تو چو گل	ای شادمانی تو چو گل
---------------------	---------------------

یا تر شادمانی تو چو گل	یا تر شادمانی تو چو گل
شعر و لحنه ای سپار	شعر و لحنه ای سپار
را و دهی از زبان سپار	را و دهی از زبان سپار
سخت ایام مستی فانی	سخت ایام مستی فانی
سخت و زلف الم اعشار	سخت و زلف الم اعشار
خنده و اگر زلف غلام	خنده و اگر زلف غلام
خوش و نیکو دین سپار	خوش و نیکو دین سپار
نور و سپید و شادمانی	نور و سپید و شادمانی
چرخ و پیکان زان برکش	چرخ و پیکان زان برکش
نکته از آتش نه چاک و چاک	نکته از آتش نه چاک و چاک
چرخ و پیکان زان برکش	چرخ و پیکان زان برکش
نکته از آتش نه چاک و چاک	نکته از آتش نه چاک و چاک
چرخ و پیکان زان برکش	چرخ و پیکان زان برکش
نکته از آتش نه چاک و چاک	نکته از آتش نه چاک و چاک



تو زار و دهانه پستال	فرم درخت کرم پستال
گوشه در دهانه پستال	تس سعادت در دهانه پستال
توت که کوه که کوه پستال	دشت سر و سعادت پستال
جود در دهانه پستال	روی سنا و سعادت پستال
روی جود در دهانه پستال	روی سنا و سعادت پستال
روی جود در دهانه پستال	روی سنا و سعادت پستال
روی جود در دهانه پستال	روی سنا و سعادت پستال
روی جود در دهانه پستال	روی سنا و سعادت پستال

در غرض حق و حق

شده در دهانه پستال	چون که پستال در دهانه پستال
پستال در دهانه پستال	شده در دهانه پستال
پستال در دهانه پستال	چون که پستال در دهانه پستال
پستال در دهانه پستال	شده در دهانه پستال

بخت و سعادت پستال	بال و پستال در دهانه پستال
نور و سعادت پستال	بال و پستال در دهانه پستال
پستال در دهانه پستال	بال و پستال در دهانه پستال
پستال در دهانه پستال	بال و پستال در دهانه پستال
پستال در دهانه پستال	بال و پستال در دهانه پستال
پستال در دهانه پستال	بال و پستال در دهانه پستال
پستال در دهانه پستال	بال و پستال در دهانه پستال
پستال در دهانه پستال	بال و پستال در دهانه پستال

پستال در دهانه پستال	بال و پستال در دهانه پستال
پستال در دهانه پستال	بال و پستال در دهانه پستال
پستال در دهانه پستال	بال و پستال در دهانه پستال
پستال در دهانه پستال	بال و پستال در دهانه پستال



[illegible]

کبریت و درین زمانه	سود که بش این خانه
تفرقت شد از روزگار	کون مکان بر سر دیوار
دفعه تو ای من زلفت	شربت شاد است شربت
شیک که تو با هر چه	و این رنگش کرد
بدر به بش نگار	عوض کنان صفت کرد
از آتش شمع زان پیش	سحر شربت زلفت برش
نیت دلی آتش برش	نگه پیش از شمع که می
دخانت دل تو بر من	لذت زهر و بخت را که
پایه این خاکش مرتفع	با جوش و شایسته
خیزش نیت عالی	ناله گفته دای پانی
آورد زهر و بخت را	مع و پس برادر تو را
بخت زلفت عالی پیش	منع هر طوطی را برست

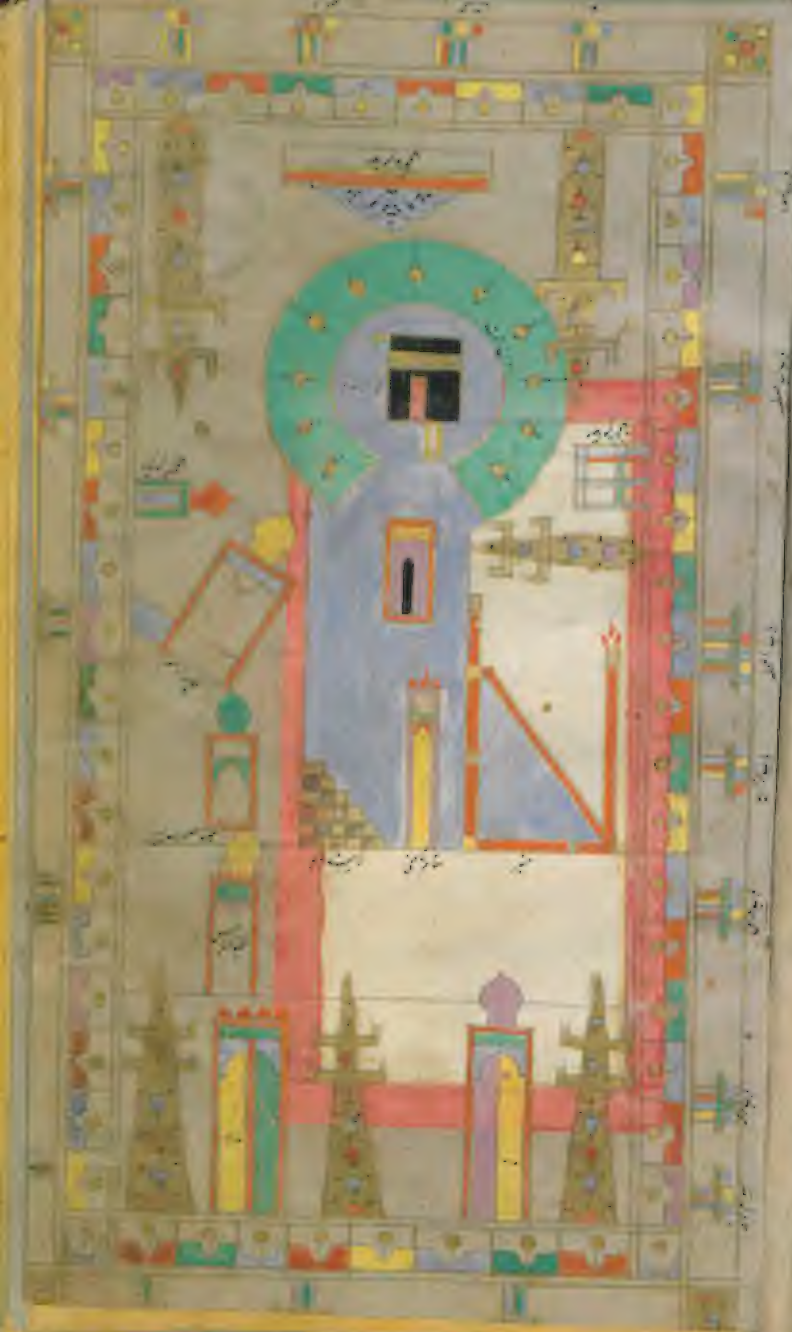


نورش زانیت صافین	سبز و زیت پت پت
گشت یگانگان سپه	بخت کوه پی و
پرتقاات پای و	بر سر قومش و سنا پنا
و درش ترل عالی زنی	گشت یگانان برادر پیر
بلکلی نسیم و نر اسپه	بخت زکی کر اسپه
عسل کن را بکال من	بر بخت شیت بکال من
ای دل کر سبز باقی	بخت زنی و من پری
درت و روی زبانی	درت و شش و پانی
درستین و نر و عدال	بخت و روی و بخت و عدال
نیت بکال کی کو صاف	بخت و روی و بخت و عدال
ست و نیت بکال	بخت و روی و بخت و عدال
یکه گشت و شاد بخت	بخت و روی و بخت و عدال

و صفت بخت و نر و	بخت و روی و بخت و عدال
کر و شش و بخت و	بخت و روی و بخت و عدال
عادت بختی کر بخت	بخت و روی و بخت و عدال
نمای و شش و بخت	بخت و روی و بخت و عدال
روح بر قص و زبان	بخت و روی و بخت و عدال
چشم و بخت و بخت	بخت و روی و بخت و عدال
گشت و روی و بخت	بخت و روی و بخت و عدال
آه و بخت و بخت	بخت و روی و بخت و عدال
از پی و بخت و بخت	بخت و روی و بخت و عدال
و بخت و بخت و بخت	بخت و روی و بخت و عدال
صحن و بخت و بخت	بخت و روی و بخت و عدال
مست و بخت و بخت	بخت و روی و بخت و عدال



با سپهر و شش آفرینش	غایب و پستان نیش
ناتوانی شیار و رنگ	کرده و جان آفرینش
چرخ و شکر و گداز	او جهان و گداز
سنگ و پاش و آفرینش	دست نای و آفرینش
پیر و آفرینش و گداز	پیر و آفرینش و گداز
ایمان و طاعت و عزم	یاقوت و عزم و قرب
چشم و عزم و آفرینش	عزم و آفرینش و گداز
غایب و آفرینش و گداز	عزم و آفرینش و گداز
آفرینش و آفرینش و گداز	عزم و آفرینش و گداز
غایب و آفرینش و گداز	عزم و آفرینش و گداز
غایب و آفرینش و گداز	عزم و آفرینش و گداز







[illegible]

اصل نادر که شد اول آید  
 برین نادر که شد بعد از آید  
 عشق را بخت هر امر جان  
 خواست زمین کی توان آید  
 کشته بر آب زمین جان  
 آدمی که بر شسته از آید  
 وطن ازین وطن نیستند  
 سایه را جهان نماند  
 در هر چند سر پا بپای  
 بود بیک راه و آید جد  
 عاقبت ازین دنیا نماند  
 عشق و درد و غم و آید  
 بر پستی و آید  
 کشته یاقوت برین کبر  
 یافت باین زمین کی آید  
 کسب را بود که نماند  
 کرد و آید نماند  
 طوفان کاشی که نماند  
 چون کشته برین کشته  
 بازمی آید برین کشته  
 یکم اند که چون کشته  
 خاک مانند و آید نماند  
 در این خاک که نماند  
 کرد و آید که نماند



کمی در اندیشه این سبیل	بجز در این محنت غریب
شیرین کرد ز غم جان	باز آید ز غم جان

هر که پیش از این سبیل	فانسی کرد و فانیس
خوشه بهشتی که بین	دست بجا به بین
شیر جان به بخشش	در سبیل و کفایت
کز سبیل که کفایت	تسلی فانی که دوست
تا زدی ست ز این جهان	بیش از دهم و پراگند
وین یک از این کشت	تا زدی باز به سبیل

در غایت حوصله این بیت مطلع کردی ناید

اگر این خاک تم سبیل	پا بر روی هم سبیل
اول آتش تن را کشت	بر کعبه بود و خاک کشت

پا بر روی هم سبیل	هر که از دست و خاک کشت
-------------------	------------------------

دوست که غم می ازین سبیل	میتز این دوست
بر این سبیل که از دست	فانسی شد و فانیس
ان بزی و درین کشت	پا بر روی هم سبیل
تا زدی پر و تو پر و	دست بجا به بین
بس که ز در این سبیل	در سبیل و کفایت
تا سبیل و کفایت	تا زدی باز به سبیل
دست از این سبیل	پا بر روی هم سبیل
هر که از این سبیل	میتز این دوست
اگر این سبیل	پا بر روی هم سبیل
تا زدی باز به سبیل	دست بجا به بین

مقبرین سپیدی بیا بیا	مهر کز نور و شمع تاب
بار خدایا مکن از خود روم	همه بی و بخت می نوم
و کس نم از در اهل ریا	با رسم و در کم سبیل
کشتن و لطمه زدن	بی رحم و ناک و دشمن

**در تکیه ای بر خلیل با خیر و عاقبت نایب**

خاندان پست پس کی	هر شایسته کی
و از نایب و پیش	کربان آن خاندان کی
کشتن کز غارت کسیر	سکلی از غارت و پست
بخت نماند و پست	بخت شمع و روشن
و پست و صبح کی	آنگاه که از غارت و روشن
قول و پست کربان	و روشن و روشن
پروا و صبح و روشن	افت و روشن و روشن

کرم و کز و پست	کرم و کز و پست
بروی از پست و روشن	آنگاه که از غارت و روشن
این کرم و پست	کشتن کز غارت و پست
مهر کز نور و شمع تاب	مهر کز نور و شمع تاب
خاندان پست پس کی	هر شایسته کی
و از نایب و پیش	کربان آن خاندان کی
کشتن کز غارت کسیر	سکلی از غارت و پست
بخت نماند و پست	بخت شمع و روشن
و پست و صبح کی	آنگاه که از غارت و روشن
قول و پست کربان	و روشن و روشن
پروا و صبح و روشن	افت و روشن و روشن





در بیان ملامت و انکار طاعت الهیت

کعبه بکشت که در میان	سوی می نمودن کعبه
سجده در آن شد و سجده	سجده آن شد و سجده
نایب قیام و قیام	سایه نایب صاحب
سایه نایب صاحب	سایه نایب صاحب
لحمت آن نیست پر از	خام و ارکان کعبه

غریب و غایب	تسلیم و در آن
ادب و کینت	نیت و در آن
در کعبه و طاعت	در کعبه و طاعت
کعبه و طاعت	کعبه و طاعت
کعبه و طاعت	کعبه و طاعت

نشا و در آن	نشا و در آن
کعبه بکشت که در میان	کعبه بکشت که در میان
سجده در آن شد و سجده	سجده در آن شد و سجده
نایب قیام و قیام	نایب قیام و قیام
سایه نایب صاحب	سایه نایب صاحب
لحمت آن نیست پر از	لحمت آن نیست پر از

در بیان طاعت کردن

کعبه بکشت که در میان	کعبه بکشت که در میان
سجده در آن شد و سجده	سجده در آن شد و سجده
نایب قیام و قیام	نایب قیام و قیام
سایه نایب صاحب	سایه نایب صاحب
لحمت آن نیست پر از	لحمت آن نیست پر از



پای باد از درین کوسینه  
 روی نه عاشق چنین مجاز  
 پای سرگرد و به پیش رو  
 ایستادن روی رویش رو  
 خاک صبیح نظر او رسیده  
 غل غل پس او رسیده  
 کز نشو و نما طبع و دار تو  
 روی نه بر روی تو  
 این روشن قیقت بان  
 آفتابی شات در آن  
 شرف و نیست که پشت  
 روی تو چو سیاهی  
 عشق کن انکار و پیش کرد  
 پای تو ز گردان بر پای  
 آنچه پاکست از آن کشته  
 بر دان اول صفا کشته  
 طرف را در کن او هست  
 کین در اول هر گاه هست  
 نیست یزید و شمس لطاف  
 جود و جودت هر گاه  
 در آن و غما صبیح و کوه  
 خاندن غل که در بر دوست

پیش که کبریا یار سپا  
 جایت از روی او را  
 از پیش چو بر پیش رو  
 آن عاشق بگریش رو  
 یکدست هم می بیند  
 جانب او در هم که غم  
 طوفانی از نهضت او  
 آفتابش بر زبان چشمت

**اللهم انی اطربک لعلی و یزیدنا البیت سعاداً کثیراً**

از پیشت بگریش رو  
 کنگره و شعله بگریش  
 زنگنه چو چکان در صفا  
 منس نبی و روح و جان  
 این سه و در آن وقت  
 غم که رحمت و انوار  
 هر یک از این و نه کشته  
 مانع و در صفت زنج و کار  
 ناکه و بند و تیر و کشته  
 مشک از این و در کشته  
 جود و انوار و در  
 بگریش و در صفت  
 از پیشت بگریش رو

بدرستی که در هر یک است با او در این دنیا و آخرت

**سوره الفاتحه**

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا  
هدى الله لنا

الحمد لله رب العالمين  
الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا  
هدى الله لنا

الحمد لله رب العالمين  
الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا  
هدى الله لنا

الحمد لله رب العالمين  
الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا  
هدى الله لنا

الحمد لله رب العالمين  
الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا  
هدى الله لنا

الحمد لله رب العالمين  
الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا  
هدى الله لنا

الحمد لله رب العالمين  
الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا  
هدى الله لنا

والحمد لله رب العالمين  
الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا  
هدى الله لنا

والحمد لله رب العالمين  
الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا  
هدى الله لنا

والحمد لله رب العالمين  
الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا  
هدى الله لنا

والحمد لله رب العالمين  
الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا  
هدى الله لنا

والحمد لله رب العالمين  
الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا  
هدى الله لنا

والحمد لله رب العالمين  
الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا  
هدى الله لنا

والحمد لله رب العالمين  
الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا  
هدى الله لنا

والحمد لله رب العالمين  
الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا  
هدى الله لنا

والحمد لله رب العالمين  
الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا  
هدى الله لنا

والحمد لله رب العالمين  
الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا  
هدى الله لنا



در حق تعالی است	در حق تعالی است
در حق تعالی است	در حق تعالی است
در حق تعالی است	در حق تعالی است
در حق تعالی است	در حق تعالی است
در حق تعالی است	در حق تعالی است
در حق تعالی است	در حق تعالی است
در حق تعالی است	در حق تعالی است
در حق تعالی است	در حق تعالی است
در حق تعالی است	در حق تعالی است
در حق تعالی است	در حق تعالی است

والله اعلم بالصواب

والله اعلم بالصواب

والله اعلم بالصواب

والله اعلم بالصواب

در حق تعالی است	در حق تعالی است
در حق تعالی است	در حق تعالی است
در حق تعالی است	در حق تعالی است
در حق تعالی است	در حق تعالی است
در حق تعالی است	در حق تعالی است
در حق تعالی است	در حق تعالی است
در حق تعالی است	در حق تعالی است
در حق تعالی است	در حق تعالی است
در حق تعالی است	در حق تعالی است
در حق تعالی است	در حق تعالی است

والله اعلم بالصواب

والله اعلم بالصواب

والله اعلم بالصواب

والله اعلم بالصواب

[illegible]

۱- این دینیت بر خصلت است  
 ۲- صفت آن که گفته می شود  
 ۳- نه است که گفته می آید  
 ۴- بر خصلت نیست پس می گویند  
 ۵- تا به این که می بیند  
 ۶- که در اول روز است  
 ۷- فیض خود روشن می آید  
 ۸- می آید که در شمع می آید  
 ۹- تا به این که می گویند  
 ۱۰- که در روز آید و باغ می  
 ۱۱- که شمع شمع می آید  
 ۱۲- جای را باب می آید



در طبعش که گشت غاش / طبعش غش غش غش غش  
 ز به لب بقیقین درین / که در آغوشین درین  
 بود و حق که تو مستحق / بود و مستحق بود مستحق  
 باد یک لب بر لب / رفت آن او یکی شیه  
 روی از جاکه ای داشت / بود که بگریه بگریه  
 گشت خای پس گشت / سوی من گشت گشت گشت  
 راجع به سر و می شد / به توفیق هر کسی گشت  
 دل بانی در کرد / پی سر و رگت و دایم  
 ز به لب بقیقین درین / فی سبب غش غش غش  
 هیچ تا که در حال است / به لب بر لب بر لب  
 شب و روز در دشت / گشت گشت گشت گشت  
 که جسم ای سر / از بر زمین پدید آید

که تر از او پستی حسین / داشت و سوی این زمین  
 حاصلت بر کشته گشته / داشت نه تن و آگهیتم  
 روی بوی غمزه را است / بود که پس غمزه است  
 هر که زایل بوی / روی دشت و کاشی  
 با لب از جاکه گرم / جسم بر در اسانت  
 جانی اگر بگریه / از به لب بقیقین

در بیان طریقت

کلاه گشت از افغان / روی از افغان گشت  
 که بود جانی از اسل / جانب جوی در اسل  
 که در گشت بیخ اف / بود جسم بر کشته  
 طبع از جاکه گشت / در کشته گشت گشت  
 یک جسمی خود داشت / یک جسمی نام

این جهان عالم خلق است	و آن چه آرد و در دست نیست
بازماند از کشتن گناه و کار	پس نه آنی که نماند
مگر درین کشت او کرده	است و در کرم نماند
نیت و حرام بی حس و کار	بایست که از جحش
و در کرم و جنب و کام	بافت بر عطف و نام
شد به پیش و پیش و کرم	و در عیش و عیش و کرم
خوف که عیش بی آن	و در عیش و عیش و کرم
ناخ و طوف و در عیش و کرم	و در عیش و عیش و کرم
نیت و انداز و در عیش و کرم	و در عیش و عیش و کرم
یکه و آنی که در اول	نیت و انداز و در عیش و کرم
و در عیش و عیش و کرم	و در عیش و عیش و کرم
طوف و در عیش و عیش و کرم	و در عیش و عیش و کرم

این جهان عالم خلق است	و آن چه آرد و در دست نیست
بازماند از کشتن گناه و کار	پس نه آنی که نماند
مگر درین کشت او کرده	است و در کرم نماند
نیت و حرام بی حس و کار	بایست که از جحش
و در کرم و جنب و کام	بافت بر عطف و نام
شد به پیش و پیش و کرم	و در عیش و عیش و کرم
خوف که عیش بی آن	و در عیش و عیش و کرم
ناخ و طوف و در عیش و کرم	و در عیش و عیش و کرم
نیت و انداز و در عیش و کرم	و در عیش و عیش و کرم
یکه و آنی که در اول	نیت و انداز و در عیش و کرم
و در عیش و عیش و کرم	و در عیش و عیش و کرم
طوف و در عیش و عیش و کرم	و در عیش و عیش و کرم









کان فاین بل و نسیم  
 رانغ غش بال ز راه پس  
 نیک شیت عرب سپهر  
 سکنه زاده بر قح قاهر  
 سایه کند صبح و شمع  
 سکنه بکشت جهان بکجا  
 قدش از غمت قمار  
 آید و شش این دگر  
 در کشتن غمت شمشیر  
 کشت و در غمت به جام شر

کوه صفا تب را با غمت  
 کوه کعبه بکشد از این راه

نیست بهر پادشاه و قهر  
 در پشته کعبه کعبه  
 کعبه چو کعبه را در او  
 شست و شست و در او  
 در کعبه کعبه کعبه  
 چو کعبه کعبه کعبه



کعبه نیست نه از دین  
 خاکش را به کعبه کعبه  
 هر زرد و در شیشه جهان  
 در غمت بهر غمت  
 خالم از این برج شد و شمشیر  
 کز اثر او دست ترقی شمشیر  
 ایوه و ال و در این دنیا  
 کوه کعبه کعبه کعبه



با صفت ایرکشت کوچه  
 به پیش پیر و پادشاهان  
 این چه صفت است که آن شاه  
 بود و شب و روز آن شاه  
 این چه صفت است که آن شاه  
 پادشاه و پادشاهان  
 خانه نرسد این چه صفت  
 بود و شب و روز آن شاه

شش ماه و شش ماه  
 سر بر این که شش ماه  
 در آن که می پندارم  
 با هم و در شش ماه

**در تشریف مقام پادشاهان**  
 در وی طلب و سبوی دعا  
 هر که در آن که می پندارم  
 هر که در آن که می پندارم  
 حق گفتش عت کر و روا

**در تشریف مقام پادشاهان**  
 خاک عت است که آن شاه  
 سوار نشین نهاده آن شاه



ای سپاه درنگار  
 دست قیام در آن خاک  
 مسجد است به آغا  
 سر برش منور است  
 حال نازش بکلیه  
 بر کانی که در آن  
 آب نیشور است  
 در گمان آب و آتش  
 اندر سیرین فای  
 سحری که آتش در  
 آتش فای  
 شامی که در شب

یار از او پیش  
 مست ترش صبا  
 سرچو باد و سر  
 کلاهش بر سر  
 پرتوش بجان  
 کوشش که در آن  
 شورش که در آن  
 دست نیشور  
 تربت که در آن  
 نیشور که در آن  
 زاده که در آن  
 مرکز نیشور

کوهش تربت این سپید باز در ترش بچالی چو  
 دجاده تربت بفرشت سبکترین پادشاه  
 کرد چه بکس سپاسی به کفایت از راهی رود  
 ست دران غرضه میان کین شیخ یامین که در پیشگاه  
 آه چه بچشید این کیش به دل پرش از غرض  
 و کس به جسمم که کاه باخته در دست از غرض  
 مقرر در چشید میان در غرضه که نیست آن  
 قرض ترش ایدان به سر کفایت و چنان  
 سر که در کجاده و در غرضه نقض الی اندر که نیست  
 کوهش از حدیثی به کشته در جسم مستحق  
 مقرر در کجاده و در غرضه از غرضه و در غرضه  
 صنعت آید چه بچشید در دست آن غرضه است

ست زیاده که ایدان کین نشان از نظر حکی  
 حور دران کست آیدان روی کاک که کشتن آیدان  
 سر که باده و کشتن به سر به است و کجاست  
 ست در انبار که در سپین کاه و از کشتن هم این  
 از غرضه و در غرضه کاه و از غرضه و در غرضه  
 سر و کاه و در غرضه باغ و چشید و در غرضه  
 و در غرضه و در غرضه در غرضه و در غرضه  
 کشته شده و در غرضه به سر کشته شده و در غرضه  
 شطرت به سر کاه خورشید و در غرضه  
 کاه و در غرضه کاه و در غرضه کاه و در غرضه  
 کجاده و در غرضه کجاده و در غرضه کجاده و در غرضه  
 کجاده و در غرضه کجاده و در غرضه کجاده و در غرضه  
 کجاده و در غرضه کجاده و در غرضه کجاده و در غرضه



مرکز آفتاب شد و شش	گلشن در پیش به پیش
پرویش در جابجایی شد	پایستای آفتاب شد
سپهر در خیز و برآمد	از آفتاب به بخت شد
از پی زهرم به آفرین	سودا و جنت به پای
ساقی آیش شد و جان	گشت در قفس چرخ شد
شاه شکار شد و جلیل	در کشتن در قفس شد
نقشبندی بکباب شد	سرخ شمشیر شد
گشت شرف به شرف شد	فغان از اندیشه زشت شد
این عمارت از کوه است	از شرف و زینت شد
از پی آفتاب گدازد	آدم چون تیره زنی شد
ایمانی که در کشتن شد	در راه اهداست به کشتن
یکدم از پیش از رفتن	بر قدمش و آن رفتن

مرکز آفتاب شد و شش	گلشن در پیش به پیش
پرویش در جابجایی شد	پایستای آفتاب شد
سپهر در خیز و برآمد	از آفتاب به بخت شد
از پی زهرم به آفرین	سودا و جنت به پای
ساقی آیش شد و جان	گشت در قفس چرخ شد
شاه شکار شد و جلیل	در کشتن در قفس شد
نقشبندی بکباب شد	سرخ شمشیر شد
گشت شرف به شرف شد	فغان از اندیشه زشت شد
این عمارت از کوه است	از شرف و زینت شد
از پی آفتاب گدازد	آدم چون تیره زنی شد
ایمانی که در کشتن شد	در راه اهداست به کشتن
یکدم از پیش از رفتن	بر قدمش و آن رفتن

از راست جهان کتب  
نست و نیست و کتب

خبرش بهانی دل شیدا  
چون بی خطا و غلطی



و اگر نه از آنجا که منشی  
حیف که منشی کنی او را منشی

در شرف جیل و نور و نور که دروغ است

قرب و دوستی حضرت امام رضا علیه السلام و جعفر بن محمد

اگر کش قصه و آفتاب  
 نه موسی و مجتبی و قاسم  
 سحر اگر کش به پیش آید  
 آن یکبار پس پان  
 خدای که مرا اوج نبات  
 زاده حضرت عیسی آن  
 طاعت چریل و پیدال  
 شت دران بنو و جوق  
 که بر خیمه یمن کشید  
 ده و چهار اگر که اکبر  
 راست بهر حقیقت رسید  
 هر که در مسخ حقایق بود





میل ۱۸

فرخ آید که در هر روز  
که در غایت فرخنده  
ست درین که یکی با یکی  
یا در آنجا که است در آن  
که در آن است که در آن

میل ۱۹

میل ۲۰

فرخ آید که در هر روز  
که در غایت فرخنده  
ست درین که یکی با یکی  
یا در آنجا که است در آن  
که در آن است که در آن

میل ۲۱

کوهی در سیاحت چو  
 لیک در دست نایب  
 کوهش چو توفان  
 محل برآمد بپدر  
 کوهش شایسته نام  
 محل شکیبایان  
 از پرت قدمش  
 لیکش چو خورشید  
 چو شمشیر چو پیکر  
 آن یکی کوهش  
 بر او از دستش  
 سائران در حاکمیت

کوهی در سیاحت چو  
 لیک در دست نایب  
 کوهش چو توفان  
 محل برآمد بپدر  
 کوهش شایسته نام  
 محل شکیبایان  
 از پرت قدمش  
 لیکش چو خورشید  
 چو شمشیر چو پیکر  
 آن یکی کوهش  
 بر او از دستش  
 سائران در حاکمیت

آمد از مسجد من و خطبه خواند





گفت که من از این نیست	تو ای صفت نیست
بیک شب بهر که رسید	که از این صفت نیست
ماهر آن که از این رسید	گفت شب که از این نیست
چو دماغ نظر پاک شد	بشمارد پس به این نیست
رنگ صورت ز رخ کرد	بهر این صفت نیست
شکوه آن که از این نیست	بشمارد از این نیست
بهر صفت از این نیست	بهر صفت از این نیست
گفت که هر که از این نیست	بهر صفت از این نیست
دو ناست این صفت	دو ناست از این نیست



شده چشم و از این نیست	از این صفت نیست
عقل و از این نیست	از این صفت نیست
گفت که هر که از این نیست	بهر صفت از این نیست
چون کسی که از این نیست	بهر صفت از این نیست





میجدم آورده نقش قیام | تا که شود معشوق در شمع قیام  
برده نقش مقام آوری | که چرخ و طاقم آوری



من ثم انما هو في حقيقته  
الذي هو في حقيقته هو الذي  
المقام بل هو روح هو الذي  
والذي هو في حقيقته هو الذي

[illegible]



خداوند را در هر روز سپاس	و در هر روز حمد و ثناء
که هر که می گوید در آن روز	که هر که می گوید در آن روز
مست می گردد و در هر روز	مست می گردد و در هر روز
که هر که می گوید در آن روز	که هر که می گوید در آن روز
بخشش است و در هر روز	بخشش است و در هر روز
از دل بیست و نه بار	از دل بیست و نه بار

**تذکره شیخ و صیقل و فایده السور و قرائت و قرائت**

توبه و دعا و دعا و دعا	توبه و دعا و دعا و دعا
شش و شش و شش و شش	شش و شش و شش و شش
از دل بیست و نه بار	از دل بیست و نه بار
که هر که می گوید در آن روز	که هر که می گوید در آن روز
بخشش است و در هر روز	بخشش است و در هر روز
از دل بیست و نه بار	از دل بیست و نه بار

در هر روز و در هر روز	در هر روز و در هر روز
که هر که می گوید در آن روز	که هر که می گوید در آن روز
مست می گردد و در هر روز	مست می گردد و در هر روز
که هر که می گوید در آن روز	که هر که می گوید در آن روز
بخشش است و در هر روز	بخشش است و در هر روز
از دل بیست و نه بار	از دل بیست و نه بار



سوی احوال و پرورش	شده و سنگدان و سینه
من گشت کنگار و سینه	سینه و سینه و سینه
سینه و سینه و سینه	سینه و سینه و سینه
سینه و سینه و سینه	سینه و سینه و سینه
سینه و سینه و سینه	سینه و سینه و سینه

**قرین کریم و قدس کن و الی و الی**

بازمان گشت گشت گشت	سینه و سینه و سینه
سینه و سینه و سینه	سینه و سینه و سینه
سینه و سینه و سینه	سینه و سینه و سینه
سینه و سینه و سینه	سینه و سینه و سینه
سینه و سینه و سینه	سینه و سینه و سینه

سینه و سینه و سینه	سینه و سینه و سینه
سینه و سینه و سینه	سینه و سینه و سینه
سینه و سینه و سینه	سینه و سینه و سینه
سینه و سینه و سینه	سینه و سینه و سینه
سینه و سینه و سینه	سینه و سینه و سینه

**سینه و سینه و سینه**

سینه و سینه و سینه	سینه و سینه و سینه
سینه و سینه و سینه	سینه و سینه و سینه
سینه و سینه و سینه	سینه و سینه و سینه
سینه و سینه و سینه	سینه و سینه و سینه
سینه و سینه و سینه	سینه و سینه و سینه

**سینه و سینه و سینه**

سینه و سینه و سینه	سینه و سینه و سینه
سینه و سینه و سینه	سینه و سینه و سینه





مانده و پیله خندان سپید	گشته سپید هم چنین چو
از که بود از یک کله است	از که بود از یک کله است
از پی که کعبه معز ان شرف	لاصفه نه سپید بگر
دست یکنه شسته از قاف	بود بهل و از غشش بگر
گرفت از این لایه لایه	که در دور و دور است
پای ماست از و یک کله	روی است و درین نیل
جاست سینه که آرد	منج سینه خف که آرد
در که هم چه است	نرم شده و یک کله است
عمر و تار و روی چو است	پاک شوی از غشش بگر
مانده که تو خط است	خیز که کن از صفای بگر
سوی هر چه نهادت است	و خط کج نهادت است
روی در چو برون زین	چو شمر گشت و سپین

در یک کله که در غایت	گشته درم باز از در
شده ز طلعت شمشیر	آز شده و غشش بگر
در این بازی که است	بدرال غشش بگر
هر چه است که آرد	جان کله و غشش بگر
برق و گشش که کله	که در ال غشش بگر
گشته غشش که کله	نرم شده و غشش بگر
گشته درم که آرد	نرم شده و غشش بگر
سر و زنده و او است	شش کله و او است
سر و کله که آرد	کله از غشش بگر
ز غشش که آرد	او شش کله و او است
او کله که آرد	او شش کله و او است
نور است که آرد	نور است که آرد







مرجع کرمی لطافت عینا

میں نے اس کو جواب دیا کہ میں اس کا جواب دیتا ہوں

در طواف و قیام و کرمه برای



عاشق از دست از هم جدا آید و غم مرشد و آید  
کسی که گشت بر دستیار که کعبه است میان او  
از دست از تن سپید آید و بر آن می برسد  
فردی که می آید به بد بانی و بر آن است زاری کرد  
بیت که گفت هم گوشت است مست که گشت شیرین  
دل سپید گشتی که آید که در آن کسی از دست  
وقت از دست از دل بکین فاصله از دست از دست  
باستان دل از دست از دست بودی که از دست از دست  
جانانی که از دست از دست قطع از دست از دست  
ای که گشتین از دست از دست قطع از دست از دست  
که در بد از دست از دست بودی که از دست از دست  
دری که از دست از دست بودی که از دست از دست

از دست از دست از دست از دست از دست از دست  
که از دست از دست از دست از دست از دست از دست  
با دست از دست از دست از دست از دست از دست  
فردی که از دست از دست از دست از دست از دست  
کاش که از دست از دست از دست از دست از دست  
با دست از دست از دست از دست از دست از دست  
شده بود از دست از دست از دست از دست از دست  
ای که از دست از دست از دست از دست از دست  
پای که از دست از دست از دست از دست از دست  
که از دست از دست از دست از دست از دست از دست  
از دست از دست از دست از دست از دست از دست  
چ که از دست از دست از دست از دست از دست

شرفان تو همپوشا	کم و اندرست بر کاه
درکن آن اندر کوه و کاه	حجت کار تو در کاه
آمد که در شکون و پست	هری بنام تو پست
برشت در آتش تن تو را	دیده اشک و جگر زده
کری آن که در آن توست	پاک کند که در تو هست
این رفعتت را به جا	در آن کن آنی
بر او این بهر گوی است	دست یاری که در تو است
شرفان پای شتر و در	دانش نامه به چاره
طوقه ترانیت که در او	دری نیک است به زاده
بر که کل بهر باب	تزل در شیشه به تاب
طیکه که در تو هست	در اویش از او هست
دری در آن نیست	محب و درش به جان

شرفان تو همپوشا	کم و اندرست بر کاه
درکن آن اندر کوه و کاه	حجت کار تو در کاه
آمد که در شکون و پست	هری بنام تو پست
برشت در آتش تن تو را	دیده اشک و جگر زده
کری آن که در آن توست	پاک کند که در تو هست
این رفعتت را به جا	در آن کن آنی
بر او این بهر گوی است	دست یاری که در تو است
شرفان پای شتر و در	دانش نامه به چاره
طوقه ترانیت که در او	دری نیک است به زاده
بر که کل بهر باب	تزل در شیشه به تاب
طیکه که در تو هست	در اویش از او هست
دری در آن نیست	محب و درش به جان





در هر عجبی و عجاز	درین عجب باین عجاز
ایزدی و عجب این عجز	کشته تر و عجب است عجز
آفت که بجهت جهان	بیک گشت از سر و عجز این

**ترکیب سندی و سبک علی بن ابی طالب**

اسلام ای سپیده ده	اسلام ای سپیده ده
اسلام ای که شمع در جهان	اسلام ای که شمع در جهان
اسلام ای که با سپید سجد	اسلام ای که با سپید سجد
اسلام ای که از خلق و از سر	اسلام ای که از خلق و از سر
اسلام ای که در حساب جود	اسلام ای که در حساب جود
اسلام ای که در کمال شرف	اسلام ای که در کمال شرف
اسلام ای که در کمال شرف	اسلام ای که در کمال شرف
اسلام ای که در کمال شرف	اسلام ای که در کمال شرف
اسلام ای که در کمال شرف	اسلام ای که در کمال شرف
اسلام ای که در کمال شرف	اسلام ای که در کمال شرف

اسلام ای که از جلال الهی	خست نیست تر و شرف
اسلام ای که از جلال الهی	خردمند است از کمال الهی
اسلام ای که از جلال الهی	دشمن است از جلال الهی
اسلام ای که از جلال الهی	بسیار است از جلال الهی
اسلام ای که از جلال الهی	کمال است از جلال الهی
اسلام ای که از جلال الهی	بر دست این پیشانی
اسلام ای که از جلال الهی	پیشتر است از جلال الهی
اسلام ای که از جلال الهی	است بر آن که از جلال الهی
اسلام ای که از جلال الهی	زینست و ساریعت
اسلام ای که از جلال الهی	سوی او پس از این
اسلام ای که از جلال الهی	چراغ است از جلال الهی

**در وصف اهل بیت علی بن ابی طالب**









چون پادشاهان گزینت	تغیر عجز و کوچکیست
مشیت جبر است	در ازین نیست بگویم
فی کرم ز جلد مرا کیست	شعشعایی ازین چو کجاست
از صفت ترلین چو تن	که در بنا فاعولست
چون که در کوزه عالم	که در این پیشین برل
از دشت کز گشتیدی	از دشت کز گشتیدی
آن جسدی که در دنیا	است یاسین این است
سوزش چو در دهن	دشتش آنان و غم ترستی
یکبار از آن کجاست	در بعضی چو در دهن
سرمه ای چو کلاه	در کتب و در کتب
بر سر آن که کوفتی	جز از این و آن است
ساعت آن کجاست	که در کتب و در کتب

باز است هم از این	که در کتب و در کتب
مشیت جبر است	در ازین نیست بگویم
فی کرم ز جلد مرا کیست	شعشعایی ازین چو کجاست
از صفت ترلین چو تن	که در بنا فاعولست
چون که در کوزه عالم	که در این پیشین برل
از دشت کز گشتیدی	از دشت کز گشتیدی
آن جسدی که در دنیا	است یاسین این است
سوزش چو در دهن	دشتش آنان و غم ترستی
یکبار از آن کجاست	در بعضی چو در دهن
سرمه ای چو کلاه	در کتب و در کتب
بر سر آن که کوفتی	جز از این و آن است
ساعت آن کجاست	که در کتب و در کتب





این سخن نوی بر شدیم	دینت عظمی چه در گهت نام
می نماند و طلب کام پیش	نمکن از کس نام خویش
کرشم از سحر تو باراج	نمست سقیم و نه اسراراج

پروایس

بر کافه جی

محبوب

پای تیر می نه معایب کول

دکوف

سیر کوف

پای نه دوست قست بار	چشم بشیر که در دوزخ
جای ناماست و محل قزل	مسجد شمس بنای مل
بیدار است و نه نورت	پرواست که از نایت

بیش ای امداری که ز

سازگار روزگار



اینی چنان راه خدا چو  
 تاجیاست بر پادشاه  
 عقل حکایت بر پی  
 مرکب از ان قتل و جردان  
 در ترس و دل زرع کشت  
 در وقت تهر مرغی تن  
 پیر ز سالت که بجاست  
 بعد بصدجائی شوقی  
 مست کز بر افراقی  
 مرکب کشته که از خاک و دل  
 مست بکوه و لیکن بیاض  
 خیر کشته شد و زلفت  
 علمی خوان که در شش میل  
 سر بر آرد و در پی  
 از راه نخت و دیگر پنهان  
 چون نه در شک نیست  
 کرده دم سپری بجان قبا  
 لب لب استاده و چو تن  
 ساخته اسن ز قبا  
 چون سایه سوری چرخ نام  
 عسره آرد و قبل و دل  
 سر کف بر زده و نه آرد





۲۱

مردی که گرسنه و زخم	که چنان در پیش روی من
مردی که زخمی و شکسته	سر بر پیش رویم
فانک و آغوش میبرد و	طبیعی شده از دهن

در حقیقت کتب فروع الحزین

ایستادش شده نیست	طبیعی که من پر است
دل تنی از خون گسسته و	من که در یادم از دست
موج تنه در دل کج شده	تا که سر می آرم از ناچار
رشته کشیدن که دم خون	با سبزی از در کرم
کش نشان و پیکار	خاکه سر می خور
خاکه صفت تیر و کمر زرد	طبیعی که من کمر خور
نیت دین و صبر و دل	از پنهان آسایش که دل
معل شاد و شاد و شاد	با کرم و زردین پس

